گزارش فوتبال و فرایند کافئین‌زدایی کردن از مبارزه در عصر اعتدال

مینا خانلر زاده

فیس‌بوک، نوشتن را تا حدی دموکراتیزه کرده است و به همین دلیل می‌توانست در زبان فارسی، فاصله‌ی بین نویسنده و مخاطبین‌اش را کم کند یا حتی تقریبا از بین ببرد. به این دلیل که مخاطب هم می‌تواند از فیس‌بوک به‌عنوان رسانه استفاده کند و بنویسد، و هم اینکه می‌تواند بی‌واسطه و رودررو با نویسنده، هر نوشته‌ای را نقد کند. مخاطب که پیش از این ممکن بود به واسطه‌یِ هژمونیِ روزنامه‌ها و مجلات (آن‌لاین و غیرآن‌لاین)، دستش از نقد، مداخله و پاسخ‌گویی کوتاه شده باشد، در فیس‌بوک، می‌تواند نوشته‌هایِ هر شخصی را در زیرِ آن نوشته، نقد کند. و متن را بابت ضعف استدلال، تزلزل مواضع، و غلط بودن فاکت‌ها زیر سوال ببرد و حتی با ابراز هم‌عقیدگی وجود خودش را به نویسنده یادآوری کند. در واقع، در چنین شرایطی، نویسنده دیگر برای شبحی از توده‌های ذهنی و بی‌نام‌ونشان نمی‌نویسد. زیراکه توده‌ها اسم و عکس دارند، عقیده دارند، صدا دارند و می‌توانند نقد و هجو کنند یا در پاسخ، خودشان متنی بنویسند.

چند سال پیش در حادثه‌ای بی‌نظیر شیرین بهرامی‌نوا (خواهر آمنه بهرامی‌نوا) به نوشته‌ای از امین بزرگیان [۱] که در مورد اجرای حکمِ قصاص علیه عامل اسیدپاشی به صورت آمنه بهرامی‌نوا بود، پاسخ داد [۲]. امین بزرگیان گفته بود که «شکی نیست که کور کردن چشمان خشونت‌آمیز فرهنگ ناموس‌پرستی، خبر خوشی است» و شیرین بهرامی‌نوا پاسخ داده بود که «... آمنه نه ناموس مجید بوده وهست ونه دیگری. حتی پدرش وبردرانش...». پاسخ شیرین بهرامی‌نوا نماد این بود که «بله، فرودستان می‌توانند حرف بزنند» و اتفاقا خیلی هم پیچیده‌تر ببینند و ناموس کسی نبوده و نیستند. حوادثی از این دست به‌طوری‌که آبژه‌ی تحلیلِ منتشر شده در رسانه‌های کلان، به نوشته پاسخ بدهد و سوژگی خودش را به نویسنده و مخاطبین او یادآوری بکند، کمتر اتفاق می‌افتد ولی فیس‌بوک می‌تواند این دست برخوردها را میسر کند.

با این‌حال، در واقعیت، محدودیت‌ها به اندازه‌ای بوده‌اند که این دست تحولات (از قبیل ممکن بودنِ نقد رودررو در فیس‌بوک) منجر به شکل گیری تغییرات چشم‌گیری در رابطه‌ی چندگانه‌یِ مخاطب، نویسنده و نوشته، نگشته و این حوزه از نو بنا نشده است. برداشت ما، هم از نوشته و هم از رابطه‌ای که می‌توانیم با آن داشته باشیم، همچنان تحت تاثیر روابط دوره‌ای‌ست که مخاطب، توده‌ای بی‌نام و نشان بود و نمی‌توانست به راحتی پاسخی بنویسد، یا اگر هم می‌نوشت مخاطبین نوشته‌ی اصلی به راحتی به آن دسترسی نداشتند و نقد به حاشیه‌ی روابط درون سازمانیِ رسانه‌های کلان تعلق می‌گرفت (و همچنان تعلق می‌گیرد). از طرف دیگر،

کمپانی‌هایی که با استفاده از سرمایه‌شان، حواس ما را پرت کرده و با به سرگرمی تبدیل کردنِ سیاست ــ به‌جای تمرکز و بالا بردن آگاهی سیاسی و طبقاتی ـ وقت ما را صرف می‌کنند، همچنان در تثبیتِ همین فضا نقش موثری دارند. به عنوان مثال، بسیاری از کسانی که شرکت در رسانه‌های شرکت‌های بزرگ را (برای حفظ استقلال سیاسی و صدای آلترناتیو ماندن) منع می‌کنند، تزلزل مواضع سیاسی فعالین سیاسی در فیس‌بوک که تامین‌کننده‌ی صدای «آلترناتیو» در این رسانه‌ها هستند را به دلیل نقش مثبت‌شان در همین رسانه‌های کلان نادیده می‌گیرند؛ یعنی خودشان هم به شعار خودشان اعتقادی ندارند. از طرف دیگر، کیش شخصیتی که یکی از بزرگترین دردسرهای فرهنگ سیاسی ایران است در فیس‌بوک به صورتِ واضحی قابل مشاهده است و رابطه‌ی انتقادی مخاطب با نوشته و مواضع نویسنده را به‌طور منفی تحت تاثیر قرار می‌دهد. در نتیجه، فیس‌بوک که علی‌الاصول باید بتواند فضایی برای تولید و شنیدن صداهای جدید و آاترناتیو باشد، به بازتولید هژمونی رسانه‌های کمپانی‌های بزرگ تبدیل شده است.

نتیجه‌ی این سیر، تولید تحلیلگرانی ست که وقایع سیاسی را مثل گزارشگران فوتبال، و با همان لحن فوتبالی برایمان نقل می‌کنند: به عنوان مثال: حالا می‌ریم که داشته باشیم جواد ظریف به دروازه‌ی آنها گل می‌زند، نه اشتباه کردیم گل نبود، حالا همه‌ی تحریم‌ها دارن می‌رن که حذف بشن و گل‌لل‌لل... (نقل قول مستقیم از کسی نیست، مثال را از خودم ساخت) و البته هورای تماشاچیان. اما این دست رسانه‌های کلان فقط به تحلیل‌های فوتبالی از سیاست قانع نیستند. بلکه، به شعر و شاعری و تحلیل‌های به اصطلاح شبه‌بزمی هم نیاز دارند، چون سلیقه‌ی مخاطبان‌شان چنین تقاضایی را می‌طلبد. مراد از شبه بزمی (و نه بزمی) این نیست که رابطه‌ای که با مخاطب در این گفتارها، شکل گرفته است، از موضع برابر باشد و در نهایت جمعی بزم‌گونه شکل بگیرد. این تحلیل‌ها فقط زیبایی‌شناسی‌ای بزم‌گونه دارند ـ بدونِ روابط رفیقانه و برابری‌خواهانه‌ای که شکل‌گیری‌شان در روابط بزمی ممکن است. در اینجا منظورم از شاعرانگی در تحلیل، به هیچ‌وجه آن متن‌هایی نیستند که در بطن بحث‌های تحلیلی‌شان (بی‌آنکه مفاهیم را فدای شاعرانگی کنند) به ما مخاطبین اجازه‌ی لذت بردن از ادبیات را می‌دهند، و وجد ادبی یکی از سرخوشی‌های جانبی متن‌شان می‌شود. همینطور منظورم نوشته‌هایی نیست که احساسات پراکنده‌ی سیاسی‌شان را مثل کابوس یا رویایی شعرگونه مطرح می‌کنند، منظورم به‌طور دقیق، نوشته‌هایی‌ست که شعرزدگی (به عنوان مکمل فوتبال‌زدگی) را به عنوان تحلیل شرایطِ اسفناک فعلی به منِ مخاطبِ نوعی عرضه می‌کنند.

نمونه‌ای از شعرزدگی: مردم حذف کرد، در انتخابات تمامی تحریم‌ها را، آنچه رادیکال‌ها حذف توانستن نکردن، تحریم بود، اما آنکه شد مردم، مردم بود، آنکه نشد مردم، من بود، چرا که دیر آورد به صندوق ایمان را، مردمِ صندوق مردم شد، اما منِ بی‌صندوق مردم نشد، حاصل آنکه مردم من نشد. (نقل قول مستقیم از کسی نیست، مثال را از خودم ساختم)

در همین فضای شعر و فوتبال‌زدگی سیاسی است که حرفهای «شاعرانه»ی ظریف و دولت تدبیرواعتدال، در بطن فساد گسترده‌ی سیاسی-اقتصادی، برای اعتدالیون، پتانسیل رهایی‌بخشی پیدا می‌کند (بی‌اینکه این شاعرانگی در بطن ساختارهای سیاسی-اقتصادی و سیاست‌های حکومت قرار داده شود) و مشابه این در حوزه‌ی فعالیت سیاسی هم اتفاق می‌افتد: فعالیت سیاسی براساس عناصر شعروفوتبال‌زدگی ارزشگذاری می‌شود، و برای آن هورا کشیده می‌شود بدون نگاهی انتقادی، بی در نظر گرفتن مواضع دیروز و پریروز فعالین سیاسی، و بی‌آنکه رابطه‌ی دیروز و امروز توسط خود این فعالین سیاسیِ اعتدالی مشخص بشود.

آنچه پتانسیل‌های اتوپیایی رسانه‌هایی مثل فیس‌بوک را به واقعیت منتهی می‌کند تغییر رابطه‌ی مخاطب با نوشته، نویسنده، رسانه‌های کلان و گفتمان سازی‌های‌شان است. فضا به نظر می‌رسد که حق بیان به ما مخاطبین می‌دهد، اما بیان در این فضا از فیلتر زیبایی‌شناسی گزارش فوتبال‌وشعرزدگی عبور می‌کند و اگر این فیلتر را رد نکند تا حدی شکست می‌خورد. به نظر می‌رسد که گفتمان در شرایط فعلی، هنر را برای ما، به قول محسن نامجو، به سمت غیرسیاسی شدن می‌برد تا هنر «نجات» پیدا کند (نقل به مضمون)، و سیاست را هم به سمت هنری و ورزشی شدن. به عنوان مثال، مرثیه برای مادر ستار بهشتی باید از پیوند شرایط او با شرایط فعلی و از شرایط او با شرایط اشخاص در وضعیت مشابه او و ستارهای بهشی بالقوه شکل بگیرد. حال آنکه، ویژه‌سازیِ شرایط مادر ستاربهشتی توسط اعتدالیون را چنانچه در بطن تحلیل‌های یک سال اخیرشان که فقط به حواس‌پرتی ما از شرایط امثال ستار و مادر او منتهی شده‌اند/می‌شوند قرار بدهیم متوجه می‌شویم که این دست «مرثیه»های اعتدالی فقط منجر به استثناسازی کردن مادر بهشتی به منظور عادی سازی شرایط و به اصطلاح کافیین‌زدایی کردن از مبارزات گوهر عشقی و امثال او ست. صنعت اعتدال درست مثل زیربنای فرهنگی خود، سرمایه‌داری، همه‌کس و همه‌بیان و مفهومی را از آن خود می‌کند و از درون از بار سیاسی تهی می‌سازد. بنابراین، نقطه‌ی اول مبارزه، آزاد کردن گوهر عشقی و اصطلاحات و مفاهیم مبارزه از دست گفتمان‌هایِ اعتدالیِ «همه چی آرومه» و رها ساختنِ فرهنگ فیس‌بوک از استانداردهای رسانه‌های کلان و فرهنگ فوتبالی-شعرزدگی‌شان است.

پانوشت:

[۱] نوشته‌ی امین بزرگیان

[۲] نوشته‌ی شیرین بهرامی‌نوا